

دیپلماسی اقتدار

روایت بازید از دستاوردهای پیشرفته نیروی دریایی سپاه در سواحل خلیج فارس

پهلو گرفته بود که جذابیت داشت؛ اما چیزی که بیشتر از همه موقع پیاده شدن، مردمک چشم‌ها را پر کرده بود همان ناو معروف بود. ناوی که چند ماه قبل در قصه توقیف نفتکش سوتیس، سرباز ایرانی با اقتدار به نرده‌هایش تکیه زد بود و عکاس باهوش هم عظمت آن نفتکش و ناوشکن محافظش را زیر پای این سرباز خدا تصویر کرده بود؛ اما مجبور بودیم از زیر سایه ناو شهید ناظری به زیر ستیغ آفتاب بندر برویم تا در آنجا، در کنار اسکله قایق‌های جنگی، میهمان خوشامدگویی «منزل اقتدار» شویم. ضل آفتاب در بندر، حتی پاییز هم مغز غیربومی‌ها را قلقلک می‌دهد. همان چند دقیقه العطش بچه‌ها شروع شد. کم‌کم اما تا آمد غرغهای کوچک تبدیل به مطالبه همه‌گیر شود، مرد جالفتاده‌ای با صورتی که مهر تأیید

انتظار داشتیم بعد از اینکه کل روز بچه‌ها را به این‌ور و آن‌ور کشانده بودیم، شب یک لشکر شکست‌خورده را به خوابگاه برگردانیم؛ اما زهی خیال باطل! با انرژی‌ای که در آخرین یادمان به رگ‌های بچه‌ها تزریق شده بود، مجبور شدیم در خوابگاه خاموشی بزنیم و با التماس، زوزه‌کش نصف شب به خوابانیم‌شان تا خروس خوان صبح بتوانیم بلندشان کنیم. چند ساعت بعد، زیلوها در محوطه باز خوابگاه دانشگاهی که محل اسکان مان بود، پهن زمین بود تا به قاعده صد و خرده‌ای نفر که باید روز دوم‌شان را آغاز می‌کردند محل اقامه نماز صبح باشد. صدای بوق اتوبوس‌ها نشان می‌داد که انگار کمی دیر شده است. همان جور که بچه‌ها را به سمت اتوبوس‌ها می‌فرستادیم، تک و توک بعضی‌ها که شب قبل برای اعلام خاموشی تره خورد نکرده بودند، با چشمان پف‌کرده غمی‌زند که نکنند امروز قرار است پیشرفت را با مزه کله‌پاچه میل کنیم؟! نفر آخر که سوار شد، صدای ساییده شدن کف لاستیک‌های عاج دار اتوبوس‌ها با آسفالت بندر درآمد. شیش و نیم صبح بالاخره توانستیم راه بیفتیم. در راه شروع کردیم به توضیح دادن که این یادمان نظامی است و کمی تفاوت دارد. برای جماعتی که پلک‌هایشان را با جرثقیل بالا نگه‌داشته بودند از نظم می‌گفتیم تا آرام‌آرام نرم‌شان کنیم که باید به آن‌جا نرسیده‌گوشی‌هایشان را تحویل دهند. ورودگوشی به داخل ممنوع بود. در ورودی که رسیدیم، اتوبوس‌های نیروی دریایی سپاه منتظر بودند تا بچه‌ها را به دم اسکله ببرند. کنار اسکله، تعدادی قایق جنگی



سید
حمیدرضا میرزا

نویسنده

”

عکاس باهوش هم عظمت آن نفتکش و ناوشکن محافظش را زیر پای این سرباز خدا تصویر کرده بود